دونالد ترامپ چگونه نظم جهانی برگرفته از قواعد آمریکایی را تضعیف می کند؟

پایان قرن طولانی آمریکا

تحلیل

علیرضا حجتی
روزنامه نگار

اریک هابسبام در چهارگانه تاریخی خود: عصر امپراطوری، عصر سرمایه، عصر انقلاب و عصر بی نهایت‌ها، عبارتی با عنوان «قرن طولانی نوزدهم» خلق کرده است. این عبارت به تحولات و نقاط عطفی در این قرن اشاره دارد که امتداد آن به قرن بعدی کشیده شد و منجر به جنگ اول جهانی موسوم به «جنگ بزرگ» شد. جوزف نای و رایرت کیوهین، ۲ استاد برجسته روابط بین‌الملل معاصر که در دسته‌بندی رایج این رشته در نحله لیبرال‌ها تعریف می‌شوند در مقاله مشترک خود در نشریه «فارن افرز» این عبارت هابسبام را با مفهوم «قرن آمریکایی» پیوند زده‌اند.

این عبارت به دورانی اطلاق می‌شود که قواعد، هنجارها و نهادهای نظم پساجنگ دوم جهانی را آمریکا پایه‌ریزی کرده و از آن بهره‌مند شده است.

از زمان قدرت گرفتن مجدد ترامپ، بحث‌های نظری گوناگونی درباره راهبردهای سیاست خارجی «اول آمریکا» و تأثیر مختصات آن-از جمله رد «مداخله‌گرایی» و نسخه جدیدی از انزواگرایی برگرفته از «دکترین مونروئه»- بر نظام بین‌الملل در گرفته است. گزاره‌ای که همه روی آن اتفاق نظر دارند، بی اعتنایی و حتی مقابله دونالد ترامپ با نظم لیبرال آمریکامحور است.

جوزف نای فقید و رابرت کیوهین، اقدامات و جهت‌گیری ترامپ را باعث تحلیل منابع قدرت آمریکایی به ویژه قدرت هنجاری و نرم ایالات متحده ارزیابی کرده‌اند. اتفاقی که به زعم این دو دانشمند روابط بین‌الملل، منجر به زوال قدرت ایالات متحده، فرسایش نظم جهانی شده و در نهایت منجر به چیزی خواهد شد که آنها «پایان قرن طولانی آمریکا» نام گذاشته‌اند.

عکس: New Yorktimes

رئیس‌جمهوری دونالد ترامپ کوشیده است هم ایالات متحده را بر جهان تحمیل کند و هم کشور را از جهان دور سازد. او دوره دوم ریاست‌جمهوری خود را با نمایش قدرت سخت آمریکا آغاز کرد؛ دانمارک را بر سر کنترل گرینلند تهدید کرد و پیشنهاد داد که کانال پاناما را بازپس گیرد. او با موفقیت از تهدید به اعمال تعرفه‌های تنبیهی برای وادار کردن کانادا، کلمبیا و مکزیک به همکاری در مسائل مهاجرتی استفاده کرد، از توافقنامه اقلیمی پاریس و سازمان جهانی بهداشت خارج شد. در ماه آوریل، با اعلام تعرفه‌های گسترده بر کشورهای سراسر جهان، بازارهای جهانی را دچار هرج‌ومرج کرد. مدتی بعد مسیر خود را تغییر داد و بیشتر تعرفه‌های اضافی را کنار گذاشت، اگرچه همچنان به پیشبرد جنگ تجاری با چین ادامه داد که جبهه اصلی تهاجم کنونی او به رقیب اصلی واشنگتن است.

ترامپ در انجام همه این اقدامات، می‌تواند از موضع قدرت عمل کند. تلاش‌های او برای استفاده از تعرفه‌ها جهت تحت فشار قرار دادن شرکای تجاری آمریکا نشان می‌دهد که او معتقد است الگوهای کنونی «وابستگی متقابل» قدرت ایالات متحده را تقویت می‌کنند. کشورهای دیگر به قدرت خرید عظیم بازار آمریکا و نیز به اطمینان ناشی از توان نظامی ایالات متحده وابسته‌اند. این مزایا به واشنگتن اجازه می‌دهد تا شرکای خود را با زور وادار به تبعیت کند. مواضع ترامپ با استدلالی که ما نزدیک به پنجاه سال پیش مطرح کردیم همخوانی دارد: اینکه وابستگی نامتقارن، به بازیگر کمتر وابسته در یک رابطه برتری می‌بخشد. ترامپ از کسری تجاری قابل توجه ایالات متحده با چین ابراز تأسف می‌کند، اما به‌نظر می‌رسد که درک کرده این عدم توازن اهرم فشاری بزرگ در اختیار واشنگتن علیه پکن قرار می‌دهد.

حتی با وجود اینکه ترامپ به‌درستی نحوه قدرت‌مندی ایالات متحده را شناسایی کرده، در حال استفاده از این قدرت به شیوه‌هایی اساساً زیان‌بار است. با حمله به وابستگی متقابل، او بنیان‌های اصلی قدرت آمریکا را تضعیف می‌کند. قدرتی که با تجارت مرتبط است، قدرت سخت به شمار می‌رود و بر توانمندی‌های مادی استوار است. اما در هشتاد سال گذشته، ایالات متحده قدرت نرمی نیز اندوخته که مبتنی بر جذابیت است، نه اجبار یا تحمیل هزینه. سیاست خردمندانه باید به جای بر هم زدن الگوهای وابستگی متقابل (چه قدرت سخت حاصل از روابط تجاری و چه قدرت نرم ناشی از جذابیت) آن را حفظ کند.

تداوم سیاست خارجی کنونی ترامپ، ایالات متحده را تضعیف خواهد کرد و به شتاب گرفتن فرسایش نظم بین‌المللی دامن خواهد زد که از زمان جنگ جهانی دوم به بسیاری از کشورها-و بیش از همه به خود آمریکا-خدمت کرده است.

نظم بین‌المللی بر پایه توزیع باثبات قدرت میان کشورها، هنجارهایی که رفتار دولت‌ها و سایر بازیگران را شکل می‌دهند و به آن مشروعیت می‌بخشند و نهادهایی که از آن پشتیبانی می‌کنند، استوار است. دولت ترامپ همه این ستون‌ها را به لرزه انداخته است. جهان ممکن است در آستانه ورود به دوره‌ای از بی‌نظمی باشد، دوره‌ای که تنها با تغییر مسیر کاخ سفید یا با روی کار آمدن نظمی نوین در واشنگتن به پایان می‌رسد. اما افول کنونی شاید صرفاً افتی موقتی نباشد؛ ممکن است فرو رفتن در آب‌های تیره باشد. ترامپ در تلاش نابسامان و گمراه‌کننده‌اش برای قدرتمندتر کردن ایالات متحده، ممکن است به دوران سلطه این کشور-دورانی که هنری لوس، ناشر آمریکایی اولین‌بار آن را «قرن آمریکایی» نامید-پایان دهد.

مزیت کسری تجاری

وقتی در سال ۱۹۷۷ کتاب «قدرت و وابستگی متقابل» را نوشتیم، تلاش کردیم تا درک سنتی از قدرت را گسترش دهیم. کارشناسان سیاست خارجی معمولاً قدرت را از منظر رقابت نظامی دوران جنگ سرد می‌نگریستند. اما پژوهش ما بررسی کرد که تجارت چگونه بر قدرت اثر می‌گذارد و ما استدلال کردیم که در یک رابطه اقتصادی وابسته به هم، این «بازیگر کمتر وابسته» است که از قدرت بیشتری برخوردار می‌شود. پارادوکس قدرت تجاری این است که موفقیت در یک رابطه تجاری-برای مثال، وقتی یک کشور نسبت به دیگری مازاد تجاری دارد-می‌تواند منبع آسیب‌پذیری باشد. برعکس و شاید برخلاف تصور عمومی، داشتن کسری تجاری می‌تواند موقعیت چانه‌زنی یک کشور را تقویت کند. کشوری که دچار کسری است، می‌تواند بر کشور دارای مازاد، تعرفه یا سایر موانع تجاری اعمال کند و آن کشور هدف، به دلیل کمبود واردات، برای اعمال تعرفه‌های متقابل با دشواری مواجه خواهد شد.

تهدید به ممنوعیت یا محدود کردن واردات می‌تواند به طور مؤثری بر شرکای تجاری فشار وارد کند. از منظر وابستگی متقارن و نامتقارن و قدرت، ایالات متحده در موقعیت چانه‌زنی مطلوبی در برابر هر هفت شریک تجاری مهم خود قرار دارد. در هر تحلیل مربوط به وابستگی متقارن و نامتقارن و قدرت، ضروری است با دقت به عوامل متقابلی توجه شود که ممکن است مزایای معمولاً منتسب به کشور دارای کسری تجاری را کاهش دهند.

در بخش تجارت، چین ضعیف به نظر می‌رسد، با نسبت سه به یک صادرات به واردات با آمریکا. این کشور همچنین نمی‌تواند بر پیوندهای ائتلافی یا دیگر اشکال قدرت نرم تکیه کند. اما چین قادر است با بهره‌گیری از عوامل متقابل، اقدامات تلافی‌جویانه انجام دهد-برای مثال با مجازات شرکت‌های مهم آمریکایی که در چین فعالیت می‌کنند، مانند اپل یا بوئینگ، یا با فشار بر بازیگران مهم داخلی ایالات متحده، مانند کشاورزان سویا یا استودیوهای فیلمسازی هالیوود- چین همچنین می‌تواند از قدرت سخت، مانند قطع عرضه مواد معدنی کمیاب استفاده کند. هر چه دو طرف آسیب‌پذیری‌های متقابل خود را با دقت بیشتری شناسایی کنند، محور جنگ تجاری نیز تغییر خواهد کرد تا بازتاب‌دهنده این فرآیند یادگیری باشد.

قدرت واقعی

دولت ترامپ یکی از ابعاد مهم قدرت را نادیده می‌گیرد. قدرت، توانایی واداشتن دیگران به انجام آن چیزی است که می‌خواهید. این هدف می‌تواند از راه اجبار، پرداخت (تشویق)، یا جذابیت حاصل شود. دو مورد نخست قدرت سخت هستند؛ سومی قدرت نرم است. در کوتاه‌مدت، قدرت سخت معمولاً بر قدرت نرم غلبه دارد، اما در بلندمدت، قدرت نرم اغلب پیروز می‌شود. گفته می‌شود که ژوزف استالین روزی با تمسخر پرسیده بود: «پاپ چند لشکر دارد؟» اما اتحاد جماهیر شوروی مدت‌هاست که از میان رفته، در حالی که پاپ و واتیکان همچنان پابرجا هستند.

رئیس‌جمهوری به شکلی افراطی به اجبار و اعمال قدرت سخت آمریکا پایبند است، اما به‌نظر نمی‌رسد که قدرت نرم یا نقش آن در سیاست خارجی را درک کند. واداشتن متحدانی مانند کانادا یا دانمارک به پیروی، به‌طور کلی اعتماد به ائتلاف‌های ایالات متحده را تضعیف می‌کند؛ تهدید پاناما ترس از امپریالیسم را در سراسر آمریکای لاتین دوباره بیدار می کند.

بدبینان می‌پرسند: «خب که چی؟ سیاست بین‌الملل بازی سخت است، نه نرم.» و رویکرد اجبارآمیز و معامله‌گرایانه ترامپ همین حالا هم امتیازاتی را به بار آورده، چنان‌که ماکیاولی زمانی درباره قدرت نوشت، «بهتر است شاهزاده‌ای (شهریار) مورد ترس باشد تا مورد محبت.» اما بهتر آن است که هم مورد ترس باشد و هم مورد محبت. قدرت دارای سه بعد است و با نادیده گرفتن «جاذبه»، ترامپ در حال چشم‌پوشی از یکی از منابع اصلی قدرت آمریکاست. در بلندمدت، این استراتژی محکوم به شکست است.

زوال آمریکا ممکن است تنها یک افت موقت نباشد، بلکه سقوطی واقعی باشد. قدرت نرم حتی در کوتاه‌مدت هم اهمیت دارد. اگر کشوری جذاب باشد، نیازی نخواهد داشت که برای شکل دادن به رفتار دیگران، بیش از اندازه بر مشوق‌ها و مجازات‌ها تکیه کند. اگر متحدان آن را خوش‌نیت و قابل اعتماد ببینند، آسان‌تر قانع می‌شوند و احتمال بیشتری دارد که از رهبری آن کشور پیروی کنند، اما اگر با زورگویی مواجه شوند، شاید در کوتاه‌مدت تبعیت کنند، ولی اگر شریک تجاری خود را زورگوی غیرقابل اعتماد بدانند، احتمالاً تعلل خواهند کرد و در صورت امکان، سطح وابستگی بلندمدت خود را کاهش خواهند داد.

اروپای دوران جنگ سرد نمونه خوبی است. در سال ۱۹۸۶، تحلیلگر نروژی «گیر لوندستاد» (Geir Lundestad) جهان را به دو امپراتوری شوروی و آمریکا تقسیم کرد. در حالی که شوروی‌ها برای ساختن ساتراپی‌های اروپایی خود از زور استفاده کردند، در سوی مقابل، ایالات متحده «امپراتوری‌ای با دعوت» بود. شوروی ناگزیر بود برای حفظ اطاعت دولت‌های تابع، در سال ۱۹۵۶ به بوداپست و در سال ۱۹۶۸ به پراگ نیرو اعزام کند. در مقابل، ناتو در تمام دوران جنگ سرد قوی باقی ماند.

در آسیا، چین سرمایه‌گذاری‌های نظامی و اقتصادی خود را افزایش داده، اما در عین حال در حال پرورش قدرت جاذبه خود نیز هست. در سال ۲۰۰۷، رئیس جمهوری «هو جین تائو» در هفدهمین کنگره حزب کمونیست چین اعلام کرد که کشورش باید قدرت نرم خود را افزایش دهد. دولت چین ده‌ها میلیارد دلار در این راستا هزینه کرده است. با این حال، نتایج آن در بهترین حالت آمیخته بوده، چراکه دو مانع اصلی وجود داشته: اول، شعله‌ور ساختن مناقشات سرزمینی با تعدادی از همسایگانش و دوم، کنترل شدید حزب کمونیست بر تمام سازمان‌ها و دیدگاه‌های موجود در جامعه مدنی.

دست‌کم پیش از آغاز دوره دوم ریاست‌جمهوری ترامپ، چین در زمینه محبوبیت جهانی بسیار عقب‌تر از ایالات متحده بود. مؤسسه پیو در سال ۲۰۲۳، در ۲۴ کشور نظرسنجی انجام داد و گزارش داد که در بیشتر این کشورها، اکثریت پاسخ‌دهندگان ایالات متحده را جذاب‌تر از چین می‌دانستند؛ آفریقا تنها قاره‌ای بود که در آن نتایج تا حدودی برابر بود. در ماه مه ۲۰۲۴، مؤسسه گالوپ گزارش داد که در میان ۱۳۳ کشوری که بررسی کرده، ایالات متحده در ۸۱ کشور از نظر جاذبه برتری دارد، و چین در ۵۲ کشور. با این حال، اگر ترامپ به تضعیف قدرت نرم آمریکا ادامه دهد، این اعداد ممکن است به‌طور چشمگیری تغییر کنند.

البته، قدرت نرم آمریکا در طول سال‌ها فراز و فرودهایی داشته است. در دوران جنگ ویتنام و جنگ عراق، ایالات متحده در بسیاری از کشورها نامحبوب بود. اما قدرت نرم تنها از سیاست‌های دولت سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از جامعه و فرهنگ یک کشور نشأت می‌گیرد. حتی در دوران جنگ ویتنام، زمانی که جمعیت‌هایی در سراسر جهان برای اعتراض به سیاست‌های آمریکا راهپیمایی می‌کردند، سرودشان «اینترناسیونال» کمونیستی نبود، بلکه سرود جنبش حقوق مدنی آمریکا یعنی «We Shall Overcome» (ما بر آن غلبه می‌کنیم) بود.

اگر دموکراسی آمریکا همچنان دچار فرسایش شود و این کشور در عرصه بین‌المللی همچون یک زورگو رفتار کند، قدرت نرمی که از فرهنگ آمریکایی سرچشمه می‌گیرد مقابل افراط کاری‌های دولت ایالات متحده در ۴ سال آینده دوام نخواهد آورد.

در سوی دیگر، چین در تلاش است تا هر خلأیی را که ترامپ ایجاد می‌کند، پر کند. این کشور خود را رهبر آنچه «جنوب جهان» خوانده می‌شود می‌داند و هدفش آن است که نظم آمریکایی مبتنی بر ائتلاف‌ها و نهادهای بین‌المللی را از جایگاه رهبری برکنار کند. برنامه سرمایه‌گذاری زیرساختی «یک کمربند-یک جاده» نه‌تنها برای جذب سایر کشورها طراحی شده، بلکه ابزاری برای اعمال قدرت سخت اقتصادی نیز هست. شمار کشورهایی که چین بزرگ‌ترین شریک تجاری‌شان است، بیشتر از کشورهایی است که چنین جایگاهی را برای ایالات متحده قائل‌اند. اگر ترامپ گمان می‌کند که با تضعیف اعتماد متحدان آمریکا، داعیه جاه‌طلبی امپریالیستی، نابودی آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده، به چالش کشیدن حاکمیت قانون در داخل و خروج از نهادهای سازمان ملل، با چین رقابت کند، احتمالاً در نهایت ناامید خواهد شد.

> اگر آمریکا همچنان دچار فرسایش شود و این کشور در عرصه بین‌المللی همچون یک زورگو رفتار کند، قدرت نرمی که از فرهنگ آمریکایی سرچشمه می‌گیرد مقابل افراط کاری‌های دولت ایالات متحده در ۴ سال آینده دوام نخواهد آورد

شبح جهانی‌گرایی

بر فراز ظهور پوپولیست‌های غربی نظیر ترامپ، شبحی به‌نام جهانی‌گرایی سایه افکنده که آن را چون نیرویی شیطانی به تصویر می‌کشد. در واقع، این اصطلاح صرفاً به افزایش وابستگی متقابل در مقیاس میان‌قاره‌ای اشاره دارد. وقتی ترامپ چین را با تعرفه‌ها تهدید می‌کند در تلاش است تا بعد اقتصادی وابستگی جهانی ایالات متحده را کاهش دهد. بی‌تردید، جهانی‌گرایی می‌تواند هم آثار مثبت داشته باشد و هم منفی، اما اقدامات ترامپ نادرست و نابجاست، زیرا او به سراغ گونه‌هایی از جهانی‌گرایی رفته که عمدتاً به سود ایالات متحده و جهان هستند و در عوض، موفق به مقابله با گونه‌های مضر آن نشده است. در مجموع، جهانی‌گرایی قدرت آمریکا را تقویت کرده و حمله ترامپ به آن، تنها موجب تضعیف این کشور می‌شود. حمله ترامپ به جهانی‌سازی موجب ناتوانی ایالات متحده می‌شود. البته در گذشته نیز جهانی‌سازی اقتصادی با عقب‌گرد مواجه شده است. قرن نوزدهم با رشد سریع تجارت و مهاجرت همراه بود، اما این روند در سال ۱۹۱۴ با آغاز جنگ جهانی اول ناگهان کند شد. نسبت تجارت به فعالیت اقتصادی جهانی تا حدود سال ۱۹۷۰ به سطح سال ۱۹۱۴ بازنگشت. چنین اتفاقی ممکن است دوباره رخ دهد، اگرچه تحقق آن آسان نخواهد بود. تجارت جهانی میان سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۸ به‌سرعت رشد کرد و از آن زمان به‌بعد، رشد کندتری را تجربه کرد. در مجموع، حجم تجارت جهانی از ۱۹۵۰ تا ۲۰۲۳ حدود ۴۴۰۰ درصد افزایش یافته است. اما این امکان وجود دارد که تجارت جهانی بار دیگر با افت ناگهانی مواجه شود. اگر اقدامات تجاری ایالات متحده علیه چین به جنگ تجاری همه‌جانبه‌تری بینجامد، آسیب‌های جدی‌ای در پی خواهد داشت. جنگ‌های تجاری به‌سادگی می‌توانند با احتمال بروز تغییرات فاجعه‌بار، به درگیری‌های پایدار و فزاینده بدل شوند.

در سوی دیگر معادله، هزینه‌های سنگین برچیدن بیش از نیم تریلیون دلار تجارت ممکن است انگیزه کشورها را برای ورود به جنگ‌های تجاری کاهش دهد و برخی تمایلات به سازش را پدید آورد. همچنین، هرچند کشورهای دیگر ممکن است در برابر ایالات متحده اقدامات تلافی‌جویانه انجام دهند، اما الزاماً تجارت با یکدیگر را محدود نخواهند کرد. عوامل ژئوپلیتیکی نیز می‌توانند به تسریع فروپاشی جریان‌های تجاری بینجامند. برای نمونه، وقوع جنگی بر سر تایوان می‌تواند تجارت بین ایالات متحده و چین را ناگهان متوقف کند.

برخی تحلیلگران موج واکنش‌های ناسیونالیستی و پوپولیستی در همه دموکراسی‌ها را نتیجه افزایش گستره و سرعت جهانی‌سازی می‌دانند. تجارت و مهاجرت پس از پایان جنگ سرد با هم رشد یافتند، زیرا دگرگونی‌های سیاسی و بهبود فناوری‌های ارتباطی هزینه عبور از مرزها و فواصل طولانی را کاهش دادند. اکنون، تعرفه‌ها و کنترل‌های مرزی ممکن است آن جریان‌ها را کند سازند. این خبر بدی برای آمریکا - قدرتی که در سراسر تاریخ خود، از انرژی و بهره‌وری مهاجران سود برده- است.

بحران‌هایی بی‌مرز

هیچ بحرانی، ناگریزی وابستگی متقابل را بهتر از بحران تغییرات اقلیمی نمایان نمی‌کند. دانشمندان پیش‌بینی می‌کنند که تغییرات اقلیمی در آینده هزینه‌های هنگفتی در پی خواهد داشت، چراکه یخ‌های قطبی آب می‌شوند، شهرهای ساحلی زیر آب می‌روند، موج‌های گرمایی شدت می‌یابند و الگوهای آب‌وهوایی دچار آشفتگی می‌شوند. حتی در کوتاه‌مدت نیز شدت طوفان‌های دریایی و آتش‌سوزی‌های جنگلی در اثر تغییرات اقلیمی افزایش یافته است. «هیأت بین‌دولتی تغییرات اقلیمی» (IPCC) نقشی مهم در هشدار درباره این خطرات، اشتراک‌گذاری داده‌های علمی و تشویق به همکاری فراملی ایفا کرده است. با این حال، ترامپ حمایت از اقدام ملی و بین‌المللی برای مقابله با تغییرات اقلیمی را حذف کرده است. با وجودی که دولت ترامپ می‌کوشد انواعی از جهانی‌سازی را که سودمند هستند محدود سازد، به‌طرز متناقضی، هم‌زمان توان واشنگتن برای مقابله با اشکال زیان‌بار جهانی‌سازی زیست‌محیطی، مانند تغییرات اقلیمی و همه‌گیری‌ها را نیز عامدانه تضعیف می‌کند.

در سایر حوزه‌ها، وابستگی متقابل همچنان یکی از منابع اصلی قدرت ایالات متحده باقی مانده است. برای نمونه، شبکه‌های تعامل حرفه‌ای میان دانشمندان، آثار مثبتی چشمگیر در تسریع کشفیات و نوآوری داشته‌اند. تا پیش از روی کار آمدن دولت ترامپ، گسترش فعالیت‌ها و شبکه‌های علمی تقریباً هیچ واکنش منفی سیاسی در پی نداشت.

به همین دلیل، یکی از عجیب‌ترین جنبه‌های دوره جدید ریاست‌جمهوری ترامپ، نابودی حمایت‌های فدرال از پژوهش‌های علمی است، حتی در حوزه‌هایی که بازده سرمایه‌گذاری در آنها بسیار بالا بوده، موتور نوآوری در جهان مدرن محسوب می‌شوند، و موجب افزایش قدرت و اعتبار ایالات متحده شده‌اند. با وجود رهبری دانشگاه‌های پژوهشی آمریکا در سطح جهان، دولت ترامپ تلاش کرده آنها را تضعیف کند: از طریق لغو بودجه، محدودسازی استقلال شان، و سخت‌تر کردن جذب نخبه‌ترین دانشجویان جهان. این سیاست در عمل ضربه‌ای عظیم و خودخواسته به بدنه ملی آمریکاست. دولت ترامپ همچنین ابزار کلیدی دیگری از قدرت نرم آمریکا را در حال فروپاشاندن است: حمایت کشور از ارزش‌های لیبرال دموکراتیک. ایده حقوق بشر بویژه در نیم قرن گذشته، به‌مثابه یک ارزش جهانی در سراسر جهان گسترش یافته است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، نهادها و هنجارهای دموکراتیک به بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و دیگر نقاط جهان، بویژه آمریکای لاتین، راه یافتند و در برخی بخش‌های آفریقا نیز ریشه دواندند. سیاست دولت ترامپ از جمله با بسته شدن دفتر عدالت کیفری جهانی وزارت خارجه و دفتر امور جهانی زنان، گسترش دموکراسی را سد خواهد کرد و موجب کاهش قدرت نرم ایالات متحده خواهد شد.

شرط‌بندی بر ضعف

هیچ راهی برای بازگرداندن وابستگی متقابل جهانی وجود ندارد. این وابستگی تا زمانی ادامه خواهد داشت که انسان‌ها همچنان بتوانند جابه‌جا شوند و فناوری‌های جدید ارتباطی و حمل‌ونقل را ابداع کنند. در نهایت، جهانی‌سازی پدیده‌ای چندصدساله است، با ریشه‌هایی که به جاده ابریشم و فراتر از آن بازمی‌گردد. در قرن پانزدهم، نوآوری‌هایی در حمل‌ونقل دریایی آغازگر عصر اکتشافات شد، عصری که به استعمار اروپا و شکل‌گیری مرزهای ملی امروز انجامید. در قرون نوزدهم و بیستم، کشتی‌های بخار و تلگراف این روند را شتاب بخشیدند، چرا که انقلاب صنعتی اقتصادهای کشاورزی را دگرگون کرد. امروز، انقلاب اطلاعاتی اقتصادهای خدمات‌محور را دگرگون می‌کند. میلیاردها انسان اکنون رایانه‌ای در جیب دارند که اطلاعات درون آن پنجاه سال پیش یک آسمان‌خراش را پر می‌کرد. جنگ‌های جهانی به‌طور موقت جهانی‌سازی اقتصادی را معکوس کردند و مهاجرت را مختل ساختند. اما در غیاب جنگی فراگیر در سطح جهانی و تا زمانی که فناوری با همین سرعت به پیش رود، جهانی‌سازی اقتصادی نیز ادامه خواهد یافت. جهانی‌سازی زیست‌محیطی و فعالیت‌های علمی فراملی نیز به احتمال زیاد پایدار خواهند ماند و هنجارها و اطلاعات همچنان از مرزها عبور خواهند کرد. برخی اشکال جهانی‌سازی ممکن است آثار زیانباری داشته باشند: تغییرات اقلیمی نمونه بارزی از بحرانی است که مرزی نمی‌شناسد. برای جهت‌دهی و بازآرایی جهانی‌سازی به‌سود منافع همگانی، کشورها باید با یکدیگر هماهنگ شوند. برای آن‌که چنین هماهنگی مؤثر باشد، رهبران باید شبکه‌هایی از پیوند، هنجار و نهاد بسازند و حفظ کنند.

اما متأسفانه تمرکز کوتاه‌نگر دولت دوم ترامپ، که شیفته قدرت سخت قهری مبتنی بر عدم‌تعادل‌های تجاری و تحریم‌هاست، به‌احتمال زیاد نظم بین‌المللی تحت رهبری ایالات متحده را تضعیف و نه تقویت خواهد کرد. ترامپ آن‌چنان بر هزینه‌های «مفت‌سواری» متحدان تمرکز کرده که فراموش می‌کند ایالات متحده پشت فرمان این اتوبوس نشسته و بنابراین، هم مقصد را تعیین می‌کند و هم مسیر را. ترامپ به‌نظر نمی‌رسد درک کند که قدرت آمریکا در گرو وابستگی متقابل است. او، به‌جای آنکه آمریکا را «دوباره بزرگ» کند، شرط‌بندی تراژیک بر ضعف انجام داده است.

منبع: Foreign Affairs

معرفی جوزف نای

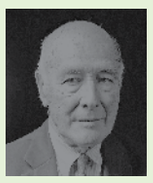

جوزف اس. نای جونیور، چهره‌ای تأثیرگذار در شکل‌دهی به سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا بودکه کتاب‌های بنیادینی در روابط بین‌الملل معاصر نوشته اشت. در دولت آمریکا در عالی‌ترین مناصب فعالیت داشت و اصطلاح «قدرت نرم» را ابداع کرد. او ریاست مدرسه حکومت جان اف. کندی در دانشگاه هاروارد را برعهده داشت و در دولت‌های کارتر و کلینتون در جایگاه‌های ارشد خدمت کرد. نای در دوره کلینتون به عنوان دستیار وزیر دفاع آمریکا در امور امنیت بین‌الملل و در دولت جیمی کارتر رئیس جمهوری پیشین آمریکا نیز فعال بود. کتاب او در سال ۱۹۷۷ با عنوان «قدرت و وابستگی متقابل: سیاست جهانی در حال گذار» که با همکاری رابرت کیوهین نوشته شد، فوراً به یک اثر کلاسیک تبدیل شد. به خاطر این همکاری، جوزف نای به‌عنوان پدر فکری نولیبرالیسم در سیاست خارجی شناخته می‌شد. او مفهوم قدرت نرم را در مقاله‌ای در سال ۱۹۹۰ در مجله فارن پالیسی معرفی کرد. این اصطلاح به توانایی کشورها در شکل‌دهی به ترجیحات و اقدامات یکدیگر از طریق قدرت الگوسازی، نفوذ فرهنگی و ترغیب اخلاقی به جای اجبار اقتصادی یا نیروی نظامی اشاره دارد. او در مصاحبه‌ای در سال ۲۰۰۵ توضیح داد: «اغواگری همیشه مؤثرتر از اجبار است و بسیاری از ارزش‌های ما به‌شدت افسون‌کننده‌اند.» نای روز سه‌شنبه ۲۰ اردیبهشت در ماساچوست و در ۸۸ سالگی درگذشت.

معرفی رابرت کیوهین

رابرت کیوهین (Robert Keohane) دانشمند روابط بین‌الملل متولد ۳ اکتبر ۱۹۴۱ در ایالات متحده آمریکا است. پس از انتشار کتاب تأثیرگذار و مشهورش: «پس از هژمونی» او را یکی از نظریه‌پردازان مکتب لیبرالیسم نهادگرا نامیدند.

کیوهین سابقه تدریس در دانشگاه هاروارد و دانشگاه استنفورد را دارد. این استاد روابط بین‌الملل را همچنین یکی از چهره‌های اصلی در رشته اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌شناسند. او به همراه جوزف نای، مبدع اصطلاح «وابستگی متقابل پیچیده» است. آنها در کتابی که به همین مفهوم نوشتند، به انواع دیگری از توزیع قدرت در مقابل دسته‌بندی رئالیست‌ها که فقط شامل قدرت سخت می‌شد، اشاره کردند.

آنها معتقد بودند در عصر جدیدی که پس از ۱۹۵۰ آغاز شده، علاوه بر روابط بین دولت‌ها، کانال‌های ارتباطی جدیدی پیدا شده که به مقتضای این کانال‌های ارتباطی، نقش انحصاری دولت‌ها در مبادلات بین‌المللی و فراملی بشدت کاهش یافته است و این بازیگران جدید در کنار دولت به کنشگری مشغولند.

کیوهین در مقاله‌ای در سال ۱۹۸۰ «نظریه ثبات هژمونیک» را برای نوعی از نظام بین‌الملل پایه‌گذاری کرد که در آن حضور یک بازیگر واحد به عنوان قدرت جهانی مسلط یا هژمون، احتمال ثبات آن را افزایش می‌دهد.